«سایه سنگین جهانی‌سازی بر فرهنگ‌های مستقل» در گفت‌وشنود با دکتر اصغر فهیمی‌فر

جهانی‌سازی، نوعی اجبار به پذیرش الگوی مسلط است

شاهد توحیدی

در سالی که آغاز یده‌ایم و پس از نامگذاری آن توسط رهبر انقلاب، دغدغه فرهنگ و آسیب‌های آن در میان صاحبنظران، دوچندان شده است. واقعیت آن است که پدیده «جهانی‌سازی» و نه «جهانی شدن» بر سر فرهنگ‌ها و نحله‌های هنری مستقل، به شدت سنگینی می‌کند و می‌رود تا آنها را از پویایی و پیشرفت بازدارد. در گفت‌وشنود پیش روی، جناب دکتر اصغر فهیمی‌فر از پژوهشگران عرصه فرهنگ و هنر به بازکاوی این مقوله پرداخته است که امید می‌بریم محققان این عرصه را به کار آید.

ما در شرایطی به سر می‌بریم که پروژه جهانی‌سازی، فرهنگ و به ویژه هنر بومی ملت‌ها را به مخاطره افکنده است. پیش از ورود به بررسی این آسیب‌ها، بهتر است که دقیقاً مشخص کنیم که از کدام نوع از جهانی‌سازی سخن می‌گوییم؟ از دیدگاه شما جهانی‌سازی نکوهیده و مذموم کدام است؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. پیش از ورود به بحث ارائه تعاریف و بررسی پیشینه مبحث جهانی شدن ضروری است. جهان‌انگاری به چهارچوبی اطلاق می‌شود که دارای مکش و ماهیتی عقلی و مفهومی است. در حقیقت جهان‌انگاری را می‌توان شیوه‌ای تفکر دانست که در پرتو آن فرد جهان را ساحتی یگانه قلمداد می‌کند و انسان‌ها و اقوام را با وجود تنوع و تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و قومی‌شان به عنوان خانواده‌ای واحد قلمداد می‌کند که این کره خاکی خانه و کاشانه همه آنهاست. شاید سرچشمه و خاستگاه جهان‌انگاری را از جریان‌های متنوع داخل در مذاهب، علوم و اومانیسم بتوان استخراج کرد. بدیهی است بعضی از متفکرین جهان‌انگاری را وجهی مخرب‌انگاری تلقی می‌کنند و لذا از موضعی رادیکال مدعی‌اند که استیلای غرب و تداوم سلطه امروزه در لباس رستاخیز جهان‌باوری پدیدار شده و لذا حق اقوام و سکنه سرزمین‌های پیرامونی را مورد تعرض قرار داده است.

برخی صاحب‌نظران بر این باورند که مبحث جهانی شدن تازه نیست و قدمتی تاریخی دارد. در گذشته تعبیرهایی چون مدینه فاضله، آرمان‌شهر، اتوپیا یا حتی رویکردهای جهان‌شمولی چون اسلام مطرح شده‌اند و جهان‌گشایی‌های برخی فرمانروایان، گونه‌ای از جهانی‌سازی نظامی و سیاسی به شمار می‌آید. توجه به وجه جهانی بودن انسان را می‌توان در دین‌های الهی به‌ویژه اسلام مشاهده کرد، زیرا همه انسان‌ها از هر نژاد، رنگ و قومی نزد خدا با هم برابرند. اگرچه نگاه و افق جهانی چیزی نیست که خاص این روزگار باشد، اما نوع مطرح شدن و نوع جهانی‌گرایی آن تا حدی متفاوت است. در این میان نگاهی هست که بر تفاوت زیاد این دو نوع جهانی‌گرایی تأکید می‌کند و می‌افزاید. جهانی شدن مفهوم جدید و متعلق به عصر مدرن است. این هر دو ـ رؤیای مدرنیته و رسالت پیامبران ـ می‌تواند جهانی شدن نام گیرد، اما تفاوت در دو مسئله مهم یعنی خاستگاه و هدف جهانی شدن در سایه مدرنیته و ادیان الهی شایان توجه است.

به نظر می‌رسد که در این مقام باید میان دو مفهوم «جهانی شدن» و «جهانی‌سازی» تفکیک قائل شویم. از منظر شما این دو، چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟

بله، باید به این نکته توجه کنیم که بین جهانی شدن و جهانی‌سازی تفاوت وجود دارد. اگرچه هر دو مفهوم را ترجمه‌ای از Globalization می‌دانند، اما عدم توجه به این تفاوت عامل سوءتفاهم‌های بسیاری شده است و می‌شود. جهانی‌سازی رویه پسامدرن و چهره پسااستعماری استعمار است. با این تفاوت که یک یا چند فرهنگ غالب اغلب به شکل ناخودآگاه اما اجباری یا دست‌کم اختیاری الگوی جهانی شدن برای همگان می‌شوند. لفظ جهانی‌سازی به‌نوعی دارای بار تعدی و سببی است و به‌خوبی اجبار و سلطه‌گرایی نهفته در این برداشت را نشان می‌دهد. انگار جهانی‌سازی به روندی اشاره می‌کند که عاملی بیرون از ما به اجبار می‌خواهد ما را وارد فضایی سازد که متعلق به ما نیست. در روند جهانی‌سازی نوعی اجبار در پذیرش الگوی مسلط وجود دارد. در نتیجه هنرهای غیرمسلط و منطقه‌ای صرفاً به اشیایی باارزش، اما موزه‌ای ایستا و خنثی تبدیل می‌شوند. در واقع جهانی‌سازی مدرن را در برابر سنتی قرار می‌دهد و به این ترتیب به مدرن بار مثبت و به سنتی بار منفی می‌دهد.

و طبعاً جهانی شدن نقطه مقابل فرآیندی است که تصویر کردید. در این صورت تداوم فرآیند فرهنگ و هنر، چگونه انجام می‌پذیرد؟

در مقابل جهانی‌سازی، جهانی شدن رویکردی تکثرگرایانه، دیگری‌پذیرانه و تنوع‌خواهانه دارد و در فرآیند شدن اختیاری و پیوسته می‌کوشد ضمن پذیرش خود، دیگری و غیر خود را نیز به رسمیت بشناسد. در این صورت است که کثرت نه فقط در تنوع تک تک فرهنگ‌ها، بلکه در تلفیق‌های گوناگونی از فرهنگ‌ها و هنرهای متفاوت، کم شدن فاصله هنر بومی و غیربومی و در نتیجه شکل‌گیری انواع ترکیب‌های بومی و غیربومی رخ می‌نماید. به این ترتیب گرایش‌های مختلف در هنر ظهور می‌کنند و هنرهای منطقه‌ای سنت بومی خود را به شکلی پویا با تعامل و وام‌گیری آزادانه از دیگر هنرهای منطقه‌ای ادامه می‌دهند. جهانی شدن به روند و فرآیندی خودخواسته و آرام اشاره می‌کند. در اینجا لفظ شدن به‌نوعی دارای نمود استمراری و در نتیجه مفهوم پویایی و حرکت است.

پس در فرآیند جهانی شدن و به طور مشخص در وجه فرهنگی و هنری آن، استیلاطلبی فرهنگی خاص و مثلاً فرهنگ غرب، امری منتفی و باطل است؟

بله، به تعبیر کریگ لاترل جهانی شدن هنر را نباید تحمیل یک هنر غالب دانست. دیگر فرهنگ‌ها صرفاً دریافت‌کنندگان منفعل اندیشه‌ها و تصویرهای غربی نیستند، بلکه بر این تأثیرگذاری‌ها اثر می‌گذارند. وام‌گیری بینافرهنگی حالت گفت‌وگویی دارد. میل به جهانی شدن خصیصه ذاتی هر اندیشه، فرهنگ و تمدن است. جامع و مانع بودن یک ایده جهان‌شمول که شرط منطق و فلسفی صحت یک ایده است، به‌نوعی معنای جهانی شدن را متبادر می‌کند. یک ایده در ذات خود تمایل و ادعای جهانی شدن دارد. بنابراین در طول تاریخ، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها متناسب با قوت اندیشه و عمل کوشیدند تا جهانی شوند و تعدادی از آنها جهانی هم شدند و تاکنون جهانی هم مانده‌اند. در هنر نیز دقیقاً چنین سیاقی وجود دارد. بسیاری از آثار هنری و حتی مکاتب هنری از مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی که در آن متکون شده بودند، گذشتند و جهانی شدند و گرچه در حیطه ادبیات فرهنگی و اجتماعی زمانه خود پرورده شده بودند، پرده زمان را درنوردیدند و تاریخی شدند.

آنچه شما در تعریف جهانی شدن بیان کردید، با فرآیندی که در عرصه فرهنگ و هنر طی می‌شود، فاصله‌ای بعید دارد. به نظر می‌رسد امروزه فرآیند جهانی‌سازی و گاه با شدت و گستاخی تئوریزه و ترویج می‌شود و این شعبده با جاده باز و شوسه هم مواجه است! علت این وضعیت را در چه می‌دانید؟

همانطور که عرض کردم، جهانی‌سازی یک مفهوم خاص است که کاملاً با معنی و مفهوم جهانی شدن با تعریف فوق متفاوت است. این واژه که در ادبیات سیاسی معاصر ظهور یافته است، بر نقش نظام سرمایه‌داری در فعال‌سازی نیروی و قدرت سرمایه‌داری غربی برای گستراندن فرهنگی اروپایی ـ امریکایی تأکید می‌ورزد که از طریق وسایل و ابزارهای ارتباطی عصر جدید و کنترل حوزه‌های فعالیت اقتصادی به‌منظور یکسان‌سازی (unification) فرهنگی و هنری دنبال می‌شود. منبع قدرت نظریه جهانی‌سازی اقتصاد و نظامی‌گری است که عمدتاً در ایالات متحده امریکا جمع است، از این رو این نظریه در وجه کلی یک نظریه سیاسی و جهانخوارانه امریکایی است.

جهانی‌سازی متعارف، با چه اهدافی پیگیری می‌شود و آیا می‌توان آن را مثلاً با حمله اعراب به ایران در دوره ساسانیان قیاس کرد؟ فرق جهانی‌سازی با آن رویداد تاریخی چیست؟

دگردیسی فرهنگی و تغییر ارزش‌های بنیادین و قطع ریشه‌های فرهنگی یک ملت توسط مهاجم، سبب مانایی سلطه مهاجم می‌شود. به تعبیر صاحب‌نظران به دلایل جغرافیایی ایران همواره در معرض تاخت و تاز اقوام متعدد بوده است. تنها در این میان دین مبین اسلام که از طریق اعراب به ایرانیان رسید، در ایران ماندگار شد. جالب است که واکنش ایرانیان در مقابل یورش نظامی و فرهنگی یونانی و عربی کاملاً متفاوت بود. فرهنگ اسلام با فطرت الهی انسان مؤانست داشت، از این رو ایرانیان با آغوش باز فرهنگ اسلامی را پذیرا و در اندک زمانی به پاسداران فرهنگ اسلامی در حوزه اندیشه، فلسفه، علم و هنر تبدیل شدند، اما این نسبت بین ایرانیان و فرهنگ غرب واقع نشده و تعارضی عمیق میان داشته‌های ایرانیان و فرهنگ غرب مانع از استحاله فرهنگ ایران در فرهنگ اروپایی شده است. اقوام ایرانی فرهنگ اسلامی را پذیرفتند و توانستند آمیزشی معقول بین فرهنگ خود و اسلام برقرار کنند و به حیات خود به عنوان ایرانیان مسلمان ادامه دهند. این نکته‌ای است که صاحب‌نظران بسیاری از جمله هانری کربن، جان نلسون فرای، پوپ و فریه بدان پرداخته‌اند.

به نظر می‌رسد مواجهه با تهدید جهانی‌سازی و بهره‌گیری همزمان از فرصت‌های جهانی شدن با تقویت بنیان اندیشه‌ای و اعتقادی هنر، از جمله اولویت‌های ملت‌های مستقل به شمار می‌رود. راهکارهای تحقق این هدف خطیر در دوره حاضر چیست؟

یکی از بارزترین پیامدهای جهانی شدن تبعات فرهنگی آن بر جوامع است. جهانی‌سازی فرهنگ و تمدن غرب در سیر تاریخی خود اندک اندک فرهنگ‌های دیگر را از اعتبار خواهد انداخت، طوری که می‌توان گفت از مهم‌ترین اهداف جهانی‌سازی نابودی اقتدار فرهنگ‌های دیگر بوده است. جهانی‌سازی به منسوخ شدن فرهنگ، دانش و تجربه‌های اختصاصی اقوام و ملل خواهد انجامید که شکل‌گیری برخی از آنها قرن‌ها زمان برده است. این پدیده استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و هنری کشورها را در بعد ملی تضعیف کرده است و می‌تواند به ظهور اختلافات و ناهمگونی‌های حادتر بین‌المللی دامن بزند. از جمله نگرانی‌های موجود در مواجهه با جهانی شدن ترس از ایجاد فرهنگ مشترک و مسلط جهانی است. در این چهارچوب این نگرانی وجود دارد که زمینه سخن گفتن از فرهنگ‌های ملی با ویژگی‌های فرهنگی و پیشینه‌های هنری که وجه تمایز مردمان است از میان برود. هر یک از فرهنگ‌ها و جوامع ملی از نظام ارزشی خاصی که از سنت‌ها و معتقدات دینی برآمده است برخوردارند. در مواجهه با جهانی شدن این ارزش‌ها دچا تناقض و چالش می‌شود.

از سویی توجه به این نکته ضرورت دارد که هر گونه وضعیتی که بر جوامع انسانی حاکم شود و به تبع آن تجلیات علمی، فنی و هنری آنها ناشی از جهان‌بینی، تفکر و فرهنگ حاکم بر آنهاست. به این ترتیب هر نوع تغییر وضعیت حاضر در وهله اول نیازمند تغییر در جهان‌بینی، نگرش و تفکر انسان است. به بیان دیگر نمی‌توان با معیارها، ارزش‌ها، تفکر و فرهنگ غربی به مبارزه با تبعات منفی فرهنگی و هنری جهانی‌سازی رفت، مگر آن که معیارهایی از جهان‌بینی و فرهنگ ملی را برگزید، به آنها باور داشت و آنها را به کار بست. هنر جزء تفکیک‌ناپذیری از فرهنگ ملت‌هاست. هنر هر مردمی محصول مستقیم هستی‌شناسی، جهان‌بینی و نحوه فکر آن مردم است. اگر این عوامل موجود باشد، خود به خود هنری را اقتضا می‌کند که مبانی و ریشه‌های زیباشناختی و تکنیک‌هایش از این هستی‌شناسی و فلسفه ریشه گرفته است. در واقع نمی‌توان بین پشتوانه‌های فلسفی هنر و مبانی زیبایی‌شناختی آن از یک طرف و تکنیک و ساختار هنری که عرضه می‌شود از طرف دیگر مغایرت وجود داشته باشد، زیرا شاکله مادی هنر ـ ساختار و قالب ـ ریشه در ارزش‌های فلسفی خاص خود دارد. اگر ساخت مادی اجتماع بر پایه فکر فلسفی و سنت‌های تاریخی که موجد تداوم فرهنگی است قرار نگیرد، تعارض به بار می‌آورد. از این رو اعتقاد بر این است که تمدن را نمی‌شود وارد کرد، بلکه باید آن را تولید کرد. بر اساس این تئوری هنر را نیز نمی‌توان وارد کرد. ملت هنرمند خود سازنده هنرند، نه واردکننده آن. جامعه متمدن جامعه‌ای است که فرهنگ آن توانایی زایش تمدن یا ساخت مادی را داشته باشد یا حداقل فرهنگ آن جامعه بتواند به تعامل منطقی با فرآیندها و فرآورده‌های تمدن جدید برسد.

> به تعبیر کریگ لاترل جهانی شدن هنر را نباید تحمیل یک هنر غالب دانست. دیگر فرهنگ‌ها صرفاً دریافت‌کنندگان منفعل اندیشه‌ها و تصویرهای غربی نیستند، بلکه بر این تأثیرگذاری‌ها اثر می‌گذارند. وام‌گیری بینافرهنگی حالت گفت‌وگویی دارد. میل به جهانی شدن خصیصه ذاتی هر اندیشه، فرهنگ و تمدن است

به نظر می‌رسد برای مواجهه با جهانی‌سازی غربی و تحمیلی باید بنیادهای فرهنگ مهاجم را به درستی فهم کرد و نسبت آن را با پدیده پیشرفت‌های نوین و امروزی سنجید. از دیدگاه شما، شناخت ما از این‌گونه فرهنگی باید بر چه عناصری متمرکز باشد تا فارغ این فرهنگ با سایر فرهنگ‌ها به دست آید؟

فرهنگ و تمدن غرب، هماره یک فرهنگ و فلسفه فعال بوده است و برخلاف فلسفه و فرهنگ متعلق به تمدن‌های عقب‌مانده از کاروان پیشرفت‌های بشری از ساخت مادی و فیزیکال تمدن منتزع نیست بلکه بنیاد آن محسوب می‌شود. این تمدن میراث‌دار هستی‌شناسی ویژه‌ای است و در حوزه‌های عدیده فعالیت و تفکر بشری مانند هنر صاحب رأی، ایده و مکتب است. روند جهانی‌سازی هنر غربی پا به پای جهانی‌سازی فرهنگ و تمدن آن ظهور یافته و متکامل شده است. هنر اروپایی ـ امریکایی که در اینجا از آن به هنر غربی یاد می‌کنیم، به مثابه یکی از ابعاد و چهره‌های فرهنگ و تمدن غربی به موازات گسترش فرهنگ سکولار غرب از رنسانس گسترش یافت. این هنر با عوامل جامعه غربی یعنی رشد اقتصادی و شکل‌گیری طبقه سوداگر رشد وسایل ارتباط جمعی و فاصله‌گیری تدریجی از تفکر دینی رابطه تعاملی داشته است. به موازات تسلط فناورانه و اقتصادی غرب بر کشورهای شرقی تسلط فرهنگی و هنری غرب نیز تدریجاً شکل گرفت و به‌سرعت رو به پیشرفت گذاشت، طوری که مبانی زیباشناسی هنر غربی، غایات، ابزار و ماده هنری، موضوعات و هستی‌شناسی هنر غربی که زمانی در قاره اروپا محصور بود و از آن تحت عنوان هنر اروپایی یاد می‌شد، اینک تا حد زیادی جهانی شده است.

هرچند فرهنگ و هنر اسلامی هیچ‌گاه جهانی‌سازی به مفهوم مورد اشاره شما نداشته اما به دلیل جذابیت‌های ماهوی و جوهری آن، به خودی خود و دست‌کم در عرصه‌هایی جهانی شده است. این زمانه طبیعی تا چه میزان می‌تواند راه را بر جهانی‌سازی غربی ببندد؟

هنر ایران اسلامی نیز تا عصر صفویه در پیوندی عمیق با اندیشه و اعتقادات مذهبی و فرهنگی همواره آمیزه ارزشمندی را ارائه کرده است. ایران همواره چهارراه حوادث تاریخی بوده است که اقوام و تمدن‌های گوناگون از آن عبور کرده‌اند. ایران از دیرباز کانون ارتباط جهانی و حلقه مهم اتصال بین فرهنگ‌های پرمایه قدیم بوده است. ایرانیان طی هزاران سال گشت و گذار در میان اقوام گوناگون جهان و پذیرش فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و رویارویی مستقیم با حاملان و دفع عناصر فرهنگی کارآمد و کارساز اقوام دیگر در پی جذب و ذوب آن در فرهنگ خودی بوده‌اند. در واقع یکی از دلایل ایرانیان برای پذیرش اسلام جهان‌نگری و جهانشمولی اسلام بود. بعد از پذیرش اسلام روحیه همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر و احترام به فرهنگ‌های گوناگون در میان ایرانیان مسلمان تقویت شد اما نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد از زمانی که اندیشه ایرانی در اواخر صفویه رو به اضمحلال رفت، هنر ایرانی نیز به افول گرایش یافت و خلأ آن را به‌تدریج هنر غربی پر کرد و در امتداد سودای جهانی شدن یکایک عرصه‌های حضور هنر ایران را تسخیر کرد و هنری را پی افکند که هنر معاصر ایرانی در امتداد آن شکل گرفته است.

علت این اتفاق چه بود؟ علت تاریخی را عرض می‌کنم.

اگر پس از صفویه هنر ایرانی اندک اندک از حس و حال تاریخی خود فاصله گرفت و هویت آن به افول گرایید، به این دلیل بود که تاریخ تفکر و هستی‌شناسی اسلامی ایران به صورت یک گفتمان عملی و نظری نزول کرد و جای خود را به گفتمان وارداتی از اروپا داد. به این بنگریم که افول تاریخ فکر ایرانی با اتمام سلسله فلاسفه صاحب مکتب ـ مکتب به معنای واقعی و فلسفی آن ـ نظیر ملاصدرا، میرداماد، میرفندرسکی و غیره در پایان عصر صفوی مقارن است.

شکل‌گیری هنر التقاطی پس از صفویه که نتیجه آهنگ جهانی‌سازی غرب در ایران بود، در تعامل منطقی با ارزش‌های فلسفی هنر سنتی ملی ایران قرار نگرفت بلکه رو در روی آن ایستاد و به همین دلیل ایجاد تعارض کرد. هنر ایرانی پس از صفویه در جریان توفنده و نیرومند جهانی‌سازی تمدن و فرهنگ غربی رو به استحاله گذاشت، به‌تدریج از خاستگاه‌های فکری و فرهنگی خود که هویت‌بخش این هنر بود، فاصله گرفت و به هنری بی‌هویت بدل شد. اگرچه در فاصله پایان صفویه تا زمان حاضر در هنر ایرانی تجربه‌های ایرانی خوب و حتی گاهی اصیل به وقوع پیوست، هنر ایرانی نتوانست به معنای واقعی کلمه یک مکتب اصیل هنری تأسیس کند زیرا تأسیس یک مکتب اصیل هنری در گرو حضور و زایا بودن ریشه‌های فرهنگ و تمدن اصیل است.

> بین جهانی شدن و جهانی‌سازی تفاوت وجود دارد. اگرچه هر دو مفهوم را ترجمه‌ای از Globalization می‌دانند، اما عدم توجه به این تفاوت عامل سوءتفاهم‌های بسیاری شده است و می‌شود. جهانی‌سازی رویه پسامدرن و چهره پسااستعماری استعمار است. با این تفاوت که یک یا چند فرهنگ غالب اغلب به شکل ناخودآگاه اما اجباری یا دست‌کم اختیاری الگوی جهانی شدن برای همگان می‌شوند

در ادوار بعدی ـ مثلاً در دوره قاجار ـ هنر ایرانی در چه شرایطی قرار داشت؟ آیا همچنان قوس نزولی طی کرد؟

هنر پس از صفویه ـ به‌ویژه هنر در دوران قاجار ـ حد فاصل بین هنر سنتی اصیل و هنر وارداتی غربی است و از این رو جنبه التقاطی دارد. در دوره قاجار علی‌الخصوص از زمان محمدشاه و دوره ناصری با پشت کردن به هنر سنتی تعمداً به سوی هنر اروپایی آغوش گشودند. جریان اروپایی هنر در دامان گفتمان روشنفکری دربار ناصری پرورده شد، نظام گرفت و با اتکا به پول و قدرت دربار ترویج یافت.

قاعدتاً پس از پیدایش مشروطیت و سپس در دوره پهلوی، فرآیند هنر وابسته و تحمیلی اوج گرفت. این اوج‌گیری با چه محمل‌هایی روی داد؟ به طور مشخص جریان روشنفکری وابسته، تا چه میزان در آن نقش‌آفرینی کرد؟

پس از انقلاب مشروطیت و اضمحلال دربار سنتی ایران، جریان هنر غربی وابسته به دربار نیز به انتهای خود رسید و این هنر در جامعه به عنوان یک جریان فعال اجتماعی از ابعاد وسیع‌تری برخوردار شد. در دوران پهلوی وجه سنتی این هنر تضعیف و وجه غربی و مدرنیستی آن به‌شدت تقویت شد. هنر التقاطی ایرانی ـ اروپایی بر محمل جریان روشنفکری ایرانی شکل گرفت و ترویج یافت. مقارن به افول اقتدار هنر سنتی و قدرت گرفتن هنر غربی در ایران این هنر نتوانست با مخاطب ایرانی همان گونه که هنر سنتی ارتباط برقرار می‌کرد، ارتباط برقرار سازد. از این تاریخ به بعد معضلی در هنر ایرانی شکل گرفت که بحق از آن با عنوان بحران هویت یاد شده است. بحران هویت در هنر به معنای جداافتادگی هنر مسلط از توده مخاطب است که ریشه‌های این هنر غیربومی است. در چنین وضعی یک پدیده به نام هنر وجود دارد و مسلط است اما در باورها، سلایق، ذائقه هنری و اعتقادات ملی ریشه ندارد یا به صورت ضعیفی به آن مرتبط است. در نتیجه در کشور ما میان هنر سنتی و هنر معاصر تفاوت عمده‌ای وجود دارد. علت آن است که این دو هنر از دو آبشخور فلسفی، جغرافیایی و ذوقی متفاوت سیراب می‌شوند که گاه اساساً جلوه‌های هنری کاملاً مغایر یکدیگر را بروز می‌دهند.

هنر متناسب با جوهره و ذات فرهنگی و اعتقادی ایرانیان، نهایتاً چه شرایطی پیدا کرد؟

همانطور که عرض کردم، هنر ایرانی که متناسب با سیر تاریخی فرهنگ در تعامل نزدیک با اقتضائات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفت و تکامل یافت، پس از دوران صفویه با ترویج فرهنگ غربی اندک اندک دچار دگردیسی شد و از حرکت باز ایستاد اما جامعه از حرکت باز نایستاد و اقتضائات جدید و نیازهای نوینی پیدا شد که هنر سنتی از حرکت باز ایستاده نتوانست پاسخگوی آنها باشد. هنر متأثر از روح هنر اروپایی اندک اندک اتصالات خود را با منابع تغذیه‌کننده ملی ـ مذهبی از دست داد. هنر به گفته بندتو کروچه، فیلسوف ایتالیایی با شهود سر و کار دارد و از آنجا که هنر سنتی ایران نتیجه شهود ایرانی و برآیند عملکرد فاکتورهای فلسفی، فرهنگی و روان‌شناختی ایرانیان و ترجمان روحیه ملی ماست، در قبال هنری وارداتی غربی که با ذائقه تاریخی ایرانیان مغایر بود، ارتباط برقرار نکرد و منجر به ظهور مقاومت‌هایی در مخاطبان شد. این مقاومت بحرانی به بار آورد که از آن به بحران هویت تعبیر شد.

مهم‌ترین نتیجه این صیرورت هنری چه بود؟ این اتفاق چه تأثیراتی بر ساحت هنر ایرانی برجای گذاشت؟

مهم‌ترین تظاهر و پیامد بحران هویت در هنر معاصر ایران جداافتادگی هنر از عامه مخاطبان است. شکاف بین هنر و مخاطبان ایرانی هیچ‌گاه بدین حد گسترده نبود. مردم ایران در طول تاریخ در هنر سنتی خود محصور و محاط بودند و هیچ‌گاه حس جداافتادگی مجال بروز نمی‌یافت. اصولاً تعریف هنر در جامعه ایرانی با تعریف هنر در غرب معاصر به کلی متفاوت بود، اما امروزه صدور مستقیم آثار هنری غرب و ترویج هنر اروپایی توسط هنرمندان بومی جوامع شرقی که تحصیلکرده دانشگاه‌های غربی بوده‌اند، اندک اندک ذائقه مخاطبان بومی را تغییر داده و عرصه را برای هنر غربی فراخ‌تر و برای هنر سنتی تنگ‌تر کرده است. در نتیجه نکته بسیار مهمی که در جمع‌بندی این مطالب باید به آن اشاره کرد، این است که هنر غربی به موازات تکامل فرهنگ و تمدن غرب شکل گرفته و تکامل یافته است، بنابراین با اقتضائات مادی، معنوی و روح تمدن غرب موافقت و مؤانست دارد. علاوه بر این، بررسی خاستگاه‌ها و زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری و رشد هنر غربی در ایران که نتیجه گفتمان جهانی‌سازی اروپایی امریکایی بود، نشان می‌دهد بانیان این جریان غفلتاً یا تعمداً اسلام و باورهای اسلامی را در مردم به عنوان مخاطبان هنر نادیده گرفتند. این منبع در حقیقت هویت‌بخش هنر ایرانی بود. واقعیت این است که اعتقادات اسلامی در هنر سنتی ایرانی تنها در حیطه محتوای هنر نقش بازی نمی‌کند بلکه کالبد، ساختار، تکنیک‌ها، قالب بیانی و کلاً هویت زیباشناختی هنر ایرانی، برآمده از اعتقادات اسلامی است.

هنر مدرن متأثر از غرب نتوانست در ایران نهادینه شود زیرا ذائقه توده مخاطبان هنر که با هنر اسلامی آمیخته بود، نمی‌توانست به‌سادگی تغییر یابد و با روح هنر التقاطی غربی ـ ایرانی همدلی کند و انس بگیرد. در نتیجه یکی از تحولات اساسی در جامعه‌شناسی هنر ایرانی دوران معاصر فاصله بین هنر رایج و توده مردم و میان بسیاری از آفرینشگران این هنر با مردم است. این مقوله در تفاوت خاستگاه‌های هنر و هنرمندان از یک سو و مخاطبان هنر از سوی دیگر ریشه دارد. به این ترتیب روح جهانی‌سازی در هنر با استقلال هنری در ایران در تعارض است. هنر جهانی غربی اقتضای یکسان‌سازی (unification) را دارد. هنری است با تعامل و ارتباط ضعیف با علایق، سلایق، روحیه و باورهای اسلامی، در حالی که هنر سنتی زائیده روحیه ملی و تکامل‌یافته در متن علایق ملی و منابع فرهنگ ملی است. هنر جهانی غربی شاهراهی یکطرفه است که تنها صادرکننده است و در مسیر خود معمولاً از هنر سنتی ملت‌ها مگر در حد لعاب و شکل ظاهری چیزی باقی نمی‌گذارد. ذکر این نکته اهمیت دارد که نفی جهانی‌سازی در هنر به معنای چشم بستن بر تحولات جهانی هنر و حتی هنر غربی نیست بلکه به معنای درک صحیح آن و استحاله هنر جهانی و غرب در روح و فرهنگ ایرانی است و نه به‌عکس. لازمه نیل به این هدف داشتن هاضمه نیرومند فرهنگی از طریق حیات بخشیدن به رسوم دینی و ملی معقول و دگرگون کردن آن هنر طبق منابع و باورهای اعتقادی است؛ دقیقاً همان کاری که هنر ایرانی در طول تاریخ خود با هنر بین‌النهرینی، آشوری، یونانی، هندی و چینی کرد، به عبارت دیگر همواره در طول تاریخ فرهنگ‌ها و هنرها از هم تأثیر پذیرفته‌اند. چنانچه این تأثیرپذیری به شکل آگاهانه و خودخواسته و از میان گنجینه مشترک بینافرهنگی اقتباس شود، می‌توان شاهد ظهور هنری جهانی بود که از سطح هنر تک‌فرهنگی فراتر رود و از قابلیت درک فرافرهنگی برخوردار شود.